

## دیگرخواهی و جامعه‌شناسی: نقد و بررسی نظریات موجود

محمدسعید ذکائی

مقدمه

معضلات اجتماعی و بحران‌های اخلاقی قرن نوزدهم، سهم زیادی در رشد نظریه‌های جامعه‌شناسی داشته و یکی از فضایل اخلاقی و ارزش‌های اجتماعی که توجه جامعه‌شناسان و متفکرین اجتماعی را به خود جلب کرده، مفهوم «دیگرخواهی» (Altruism) بوده است.

با ردّیابی سابقه مفهوم دیگرخواهی، نخست به نام آگوست کنت برمی‌خوریم. غالباً کنت را مُبدع مفهوم دیگرخواهی برمی‌شمارند و در ترسیم ابعاد تحول فرهنگی از اشتغالات ذهنی مهم او بحث در باب گذار از بخشایش خانوادگی به بخشایش عام را می‌توان ذکر کرد (ووتناو ۱۹۹۳: ۳۴۵). توجه به دیگرخواهی را در آثار نظریه‌پردازان اجتماعی اخیر نیز می‌توان مشاهده کرد و مروری بر مفهوم‌سازی‌ها در آثار جامعه‌شناسانی نظیر پارسنز، سوروکین، رایزن و غیره نشان می‌دهد که دیگرخواهی - لاقلاً در ظاهر - از مفاهیم بنیادی جامعه‌شناسی و مقوله‌ای مهم در فهم رفتار انسانی به‌شمار می‌آید.

این جامعه‌شناسان و بسیاری دیگر در تلاش خود جهت ارائه مبناهای مفهومی در

مطالعه رفتار انسانی و تعامل او در گروه‌های اجتماعی و جامعه از تمایز بین دو واژه «خود» و «دیگری» استفاده می‌کنند. به عنوان مثال دو مفهوم خاص‌گرایی و عام‌گرایی را به عنوان جفتی از متغیرهای انگاره‌ای پارسنز می‌توان ذکر کرد.

در ادامه مطلب، ابتدا به بررسی و نقد تعاریف ارائه‌شده از دیگرخواهی، سپس به ارتباط آن با نیاز و ارزش اشاره می‌کنیم و در پایان ضمن مروری بر ادبیات نظری و تجربی موجود در زمینه دیگرخواهی به تفکیک پارادایم‌ها و رهیافت‌های شناخته‌شده‌تر علوم اجتماعی خواهیم پرداخت.

### تعریف دیگرخواهی

در تعریف دیگرخواهی، همچنان مجادلات نظری بسیاری وجود دارد و این مجادلات ناشی از ادراکات و برداشت‌های متفاوتی است که در مورد ماهیت دیگرخواهی وجود دارد. برخی، دیگرخواهی را بیشتر به عنوان یک انگیزه و نوعی حالت ذهنی تصور می‌کنند که از میان آنها تعامل‌گرایان نمادی را باید برجسته‌ترین گروه دانست. دسته‌ای نیز بیشتر بر نتایج رفتاری آن تأکید داشته و آن را از نتایج عینی به دست آمده، استنتاج می‌کنند.

کنت دیگرخواهی را توجه غیر خودخواهانه نسبت به رفاه دیگران می‌دانست. نکته‌ای که از این تعریف استنباط می‌شود آن است که دیگرخواهی به عنوان نقطه مقابل خودخواهی تلقی شده. هرچند رابطه دیگرخواهی/خودخواهی رابطه‌ای دوجبه‌ای (Dichotomous) نیست و این دو بر امتداد یک پیوستار قرار دارند (سیمونز ۱۹۹۴: ۱).

رفتار دیگرخواهانه بیانگر ارزش‌گذاری اصول اخلاقی همچون عدالت، برابری و خیر بیشتر نسبت به گروه بزرگ‌تری است و جایگاه آن در تعامل اجتماعی بالاتر از رابطه مبتنی بر بده و بستان است.

دیگرخواهی معمولاً نتایج سودمندی را برای دریافت‌کننده به همراه دارد، اما باید توجه داشت که وقوع یک نتیجه رفتاری نه شرطی لازم و نه ضروری برای دیگرخواهی

است. برای نمونه کمک مالی به امور خیریه از جانب یک شرکت هم می‌تواند با نیت دیگرخواهانه انجام شود و هم می‌تواند به‌عنوان راهبردی جهت‌گریز از پرداخت مالیات بیشتر صورت پذیرد.

با توجه به آنچه ذکر شد می‌توان گفت عامل انگیزش درونی که رفتاری را موجب می‌شود، در ارزیابی «دیگرخواهی» نقش حیاتی را بر عهده دارد (ویکفیلد ۱۹۹۳: ۴۱۷). بدین ترتیب باید گفت در پس اعمال دیگرخواهانه لزوماً نیروهای گرایشی و انگیزشی وجود دارند و آنها نیز به‌نوبه خود برخاسته از مجموعه ارزش‌هایی هستند که افراد با آنها اجتماعی شده‌اند. بنابراین در جمع‌بندی ویژگی‌های «دیگرخواهی» باید بگوییم:

الف) دیگرخواهی یک عمل، در انگیزش موجود برای انجام آن نهفته است.  
ب) انگیزه در دیگرخواهی سود رساندن به کسی بدون توقع هرگونه هدف (پاداش) ابزاری است.

ج) دیگرخواهی با نیت فرد و از روی اختیار و انتخاب داوطلبانه او صورت می‌گیرد.

### رابطه دیگرخواهی با نیازها و ارزش‌ها

اگر بپذیریم دیگرخواهی ارزشی اجتماعی و اخلاقی است و به‌عنوان یک جهت‌گیری ذهنی مبتنی بر ارزش‌های اخلاقی، افراد را به‌سوی انجام اعمال دیگرخواهانه سوق می‌دهد، در آن صورت این سؤال مطرح می‌گردد که عامل محرک و انگیزه دیگرخواهی چیست و شکل‌گیری آن به چه نحو است؟ و چگونه است که جهت‌گیری‌های رقابتی، فردگرایانه و تعاون‌خواهانه را در کنار جهت‌گیری‌های دیگرخواهانه با درجات متفاوت در افراد و گروه‌بندی‌های دیگر زندگی جمعی می‌توان مشاهده کرد.

در خصوص ماهیت دیگرخواهی اختلاف نظر بسیار است. برخی تحلیل‌گران نسبت به وجود صورت خالصی از این ارزش مشکوک بوده‌اند. معتقدند که نوعی محاسبه نفع‌گرایانه، تبیین‌کننده اعمالی است که افراد به‌خاطر رفاه دیگران انجام می‌دهند.

از سوی دیگر گروه روزافزونی از عالمان اجتماعی معتقدند که دیگرخواهی جلوه‌ای طبیعی از شخصیت انسانی است و آن را به مثابه صفتی ذاتی برای انسان برمی‌شمارند (برای مطالعه بیشتر در این موضوع، نگاه کنید به ویکفیلد ۱۹۹۳).

تناقضات موجود در مورد مفهوم دیگرخواهی هر چه باشد و حتی اگر استدلال «دیگرخواه ارضاشده»<sup>۱</sup>، استدلالی محکم تلقی شود، با این حال اعمالی را می‌توان مشاهده کرد که حداقل در نظر اول برای رفاه دیگران انجام می‌شوند و برخی افراد بیش از سایرین مرتکب آن می‌شوند. اگر زندگی اجتماعی را امر ناگزیری برای انسان بدانیم، آنگاه باید گفت که پیدایش فرایندهای اجتماع‌خواهانه<sup>۲</sup> و دیگرخواهی به مثابه صورت خاصی از این رفتار می‌بایست قهراً تأمین‌کننده نیاز حیاتی همبستگی و متحد ساختن اعضاء جامعه به یکدیگر باشد. نیاز منبغ اساسی پیدایش دیگرخواهی است و آن را به مثابه ارزش اجتماعی مهمی متجلی می‌سازد. نیاز، نیروی هدایت‌کننده ادراکات، اندیشه‌ها و اعمال فرد است. هنگامی که آدمی خود را با شرایط ناراضی‌کننده‌ای مواجه می‌بیند، به واسطه این نیرو به جهت خاصی (ارضای نیاز) رهنمون می‌گردد. به بیان دیگر باید گفت نیاز به رفتاری می‌انجامد که به موجب آن تنش نهفته در نیازها تخفیف می‌یابد. از همین جا ارتباط دو مفهوم نیاز و ارزش مطرح می‌گردد. ارزش‌ها را می‌توان تجلیات و انعکاس شناختی از نیازهای اساسی دانست که برای بقاء و زندگی اجتماعی لازم به شمار می‌آیند. ارزش‌ها عموماً حول محور نیازهای فیزیولوژیک، روابط بین فردی و اجتماعی و نیازهای افراد برای خودشکوفایی و رستگاری وجود دارند که افراد در مسیر جامعه‌پذیری خود آنها را فرا گرفته و درونی می‌کنند. بدین ترتیب ارزش‌ها را می‌توان عام‌تر از نیازها تلقی کرد، زیرا هم‌زمان نیروهای جامعه‌شناختی و روان‌شناختی بر آنها اثر می‌گذارند. بُعد جامعه‌شناختی آن - چنان‌که اشاره شد - به خاطر نقش جامعه و

1. Satisfied altruist

2. Prosocial

نهادهای اجتماعی در درونی کردن ارزش‌های مطلوب و مفید در فرد است و بُعد روان‌شناختی آن نیز این است که انگیزش‌های فردی نیاز به یک نوع تجلی و توجیه‌شناختی و در حقیقت نوعی تخلیه به بیان جامعه‌شناختی دارد. تجلی‌شناختی نیازها به همان اندازه که در خدمت تأمین نیازهای فردی است، پاسخگوی تقاضاهای اجتماعی نیز هست. نیازها را افراد بسته به شرایط فردی و اجتماعی می‌توانند انکار کنند، در حالی که هیچ‌گاه لازم نیست ارزش‌ها را انکار کنیم؛ از این رو هنگامی که کسی از ارزشی با ما سخن می‌گوید، در حقیقت به‌طور قطع از نیازهای خود با ما سخن می‌گوید. بدین ترتیب بدون آنکه بخواهیم نگاهی هستی‌شناختی به مفهوم دیگرخواهی داشته باشیم و واقعیت وجود این ارزش را در معنای مطلق آن نشان دهیم، باید بگوییم نیاز به روابط اجتماعی و تعاون، از ضروریات زندگی اجتماعی است و نیاز به تقدم دادن و گذشت از حقوق و منافع فردی هر چند جزئی و هر چند با فراوانی تکرار محدود، حتی از جانب اندکی از اعضای جامعه موجب نظم اجتماعی و تداوم همزیستی عاری از تضاد افراد در جامعه است. بدیهی است هرگاه احترام و رعایت این ارزش‌ها در جامعه کمتر صورت گیرد و انگیزش‌های خودخواهانه سهم بیشتری از انگیزه‌های فردی را تشکیل دهد، تعادل جامعه در جهت ایجاد تنش و تضعیف قرارداد اجتماعی برهم خواهد خورد.

### ادبیات تحقیق در موضوع دیگرخواهی

مروری تحلیلی بر ادبیات حجیم و دارای گستره وسیع دیگرخواهی نشان می‌دهد مطالعات انجام‌شده در میان شاخه‌های مختلف علوم اجتماعی به‌طور متوازی توزیع نشده است. این مطالعات غالباً مبتنی بر فردگرایی روش‌شناختی<sup>۱</sup> بوده و از رهیافت جزءنگرانه‌ای پیروی می‌کند که در آن انسان غالباً به‌عنوان موجودی پاداش‌جو و ذاتاً خودخواه معرفی می‌شود.

از سوی دیگر تحلیل‌گران رشته‌های مختلف علوم اجتماعی، نوعاً دیگرخواهی را با کمک دادن، اشتراک در برخورداری از هر چیز با ارزش و یا آنچه از آن به «دیگرخواهی بده بستان مانند» تعبیر می‌شود، به اشتباه یکی می‌انگارند (مونرو ۱۹۹۱: ۳۹۷)، حال آنکه می‌دانیم دیگرخواهی بده بستان گونه تنها شکلی از دیگرخواهی است که مکانیسم‌های آن را فقط با رهیافت‌های اقتصادی می‌توان تبیین کرد. در همه این نوشته‌ها تلاش بر این است که به منظور واداشتن افراد در انجام کارهای درست در زندگی روزمره‌شان انگیزه‌های دیگرخواهانه یا علایق اجتماعی مورد توجه قرار گیرد (شوارتز ۱۹۹۳: ۳۱۶).

شاید دیدگاه غالب در میان نویسندگانی که دیگرخواهی را بیشتر به مثابه یک رفتار تلقی می‌کنند تا یک انگیزش، واکنشی برای گریز از اجبار در احتساب آن دسته عوامل برانگیزاننده اجتماعی باشد که افراد آنها را آموخته و درونی می‌سازند و با شکل دادن چارچوب‌های شناختی و قضاوت‌های هنجاری، رفتارهای بعدی آنها را تعیین می‌کنند. در ادامه برای روشن‌تر شدن موضوع، ادبیات وسیع دیگرخواهی را بر اساس رهیافت‌های هفتگانه ذیل مورد بحث قرار می‌دهیم:

#### ۱. فلسفه و شناخت اجتماعی

تأکید این رهیافت بر هویت، جهان‌بینی، همدلی و ادراک از خود است (مونرو ۱۹۹۳: ۳۹۷). این نویسندگان معتقدند انجام عمل اخلاقی مستلزم نوعی گذار است که بر مبنای آن تصور از خود، از فردی مستقل به فردی مسئول و وابسته به دیگران تغییر می‌یابد. بعضی از مردم از ظرفیت شناختی برخوردارند که به آنها امکان داشتن «گروه ما»<sup>۱</sup> وسیع‌تر و حتی عام را می‌دهد. هویت فردی این‌گونه افراد، هویتی اجتماعی است و عنصر فردیت در بینشی که آنها از خود دارند برجسته نیست. درجه‌ای که یک

دیگرخواه بالقوه خود را با همه افراد یا گروهی که به آنها کمک خواهد کرد، هم‌هویت می‌پندارد، عامل مؤثر و مهمی در دیگرخواهی محسوب می‌شود. افراد جامعه بیشتر تمایل به کمک به آن دسته را دارند که به نظر می‌رسد مشابه با خود آنها باشند و نه کسانی که متفاوت از آنها هستند. مشاهده این مطلب که ساکنان شهرهای کوچک یا محیط‌های روستایی در قیاس با ساکنین شهرهای بزرگ بیشتر به یکدیگر کمک می‌کنند - و برخی مطالعات تجربی نیز آن را تأیید کرده است - می‌تواند تا اندازه‌ای نتیجه‌هویت‌پذیری گروهی باشد که ناشی از زندگی در شهرهای کوچک است و زندگی در شهرهای بزرگ مانع آن می‌گردد (شوارتز ۱۹۹۳). آدام اسمیت نیز در کتاب خود موسوم به نظریه احساسات اخلاقی از همدلی صحبت می‌کند و اعتقاد دارد فرد، از طریق همدلی خود را با دیگران هم‌هویت می‌سازد.

## ۲. روان‌شناسی رشد

این رهیافت مدعی است که دیگرخواهی به‌عنوان بالاترین مرحله رشد اخلاقی، ابتدا مستلزم برآورده شدن نیازهای سطح پایین است. از جمله این نظریه‌ها، به نظریه نیازهای مازلو می‌توان اشاره کرد. مازلو در نظریه خود معتقد است نیازهای انسانی همچون یک هرم دارای سلسله مراتبی هستند و دستیابی به نیازهای سطوح بالاتر مستلزم برآورده ساختن نیازهای سطح پایین‌تر است. مازلو نیازها را به چند دسته فیزیولوژیک، امنیت، نیاز به روابط اجتماعی، نیاز به احترام (احترام به خود و احترام از سوی دیگران) و خویشتن‌یابی، طبقه‌بندی می‌کند.

بر این اساس می‌توان گفت نیاز دیگرخواهی در رأس این هرم قرار دارد و در نتیجه هر چه فرد احساس عزت نفس بیشتری داشته باشد، از روحیه دیگرخواهی بیشتری برخوردار خواهد بود. در مجموع در این رهیافت نیازهای احساس شده مکانیسمی به‌شمار می‌آیند که انگیزش‌های دیگرخواهانه را تحریک می‌کنند.

### ۳. اقتصاد

در تبیین اقتصادی، دیگرخواهی با مفاهیم به حداکثر رسانیدن سود و ارجحیت‌ها بیان می‌شود. در این دیدگاه فرض بر این است که افراد در انتخاب‌هایی که به عمل می‌آورند، تنها نفع شخصی خویش را دنبال می‌کنند.

اقتصاددانان مدعی‌اند در پس همهٔ فعالیت‌هایی که در نگاه اول دیگرخواهانه به نظر می‌رسند و یا نفع دیگران در آنها منظور شده است، شکل ظریفی از نفع فردی وجود دارد. به بیان دیگر آنها معتقدند دیگرخواهی نوع تغییر شکل یافته‌ای از خودخواهی است. این گروه بر التذاذهای روانی (بکر ۱۹۷۶)، انتظار کمک متقابل یا دیگرخواهی به عنوان پاداش‌هایی که هر فرد در کنش‌های به اصطلاح دیگرخواهانهٔ خود جستجو می‌کند، تأکید می‌کنند.

در خصوص ملازمات اجتماعی و فرهنگی این فعالیت‌ها اتفاق نظر وجود ندارد. به زعم دسته‌ای، دیگرخواهی متقابل ضرورتاً به هماهنگی گروهی (اجتماعی) منتهی نمی‌شود، اگر چه افزایش آن دامنهٔ تضاد در جامعه را تقلیل می‌دهد. در این رابطه علی‌رغم آنکه مبادلات بیشتری بین طرفین صورت می‌گیرد، در نهایت هر دو طرف ضرر می‌کنند (استارک ۱۹۹۳).

از سوی دیگر برخی منتقدین چنین نتیجه می‌گیرند که هیچ‌الگوی مبادله‌ای به خودی خود مطلوبیت متقابل را افزایش نمی‌دهد. از نظر آنها احترام گذاشتن به آنچه مبادله می‌شود و نیز همهٔ الگوهای مبادله‌ای که طرفین آن را می‌پذیرند، به تقویت همبستگی اجتماعی می‌انجامد (مک‌نیل ۱۹۸۶: ۵۶۸). مک‌نیل در مقالهٔ خود نتیجه می‌گیرد انسان‌ها ضرورتاً و به صورت ناپایدار، خودخواه و هم‌زمان متعهد نسبت به اجتماع هستند (همان: ۵۶۸)، و در پایان پیشنهاد می‌کند برای از میان برداشتن این ناپایداری، از اصول بده بستان استفادهٔ زیادی می‌توان کرد.

تبیین‌های اقتصادی غالباً در گزاره‌های نظریهٔ انتخاب (کنش) عقلانی بیان می‌شوند.



این رهیافت تلاش دارد شرایطی را مشخص کند که با در نظر گرفتن آن شرایط دیگرخواهی امکان‌پذیر و یا در محدوده‌های خیزد واقع گردد. نظریه انتخاب عقلانی به‌عنوان یک رهیافت بر این فرض استوار است که گرچه هنجارها و ساخت اجتماعی چارچوبی را به وجود می‌آورند که افراد در آن عمل می‌کنند، با این حال از آنها به‌عنوان عوامل تعیین‌کننده اصلی رفتارهای فردی نمی‌توان یاد کرد. نتایج و نیات کنش‌های فردی نیز به همان اندازه از اهمیت برخوردار است. بر اساس این نظریه کنشگر نیز از توانایی‌هایی برای انتخاب کردن برخوردار است. در این نظریه فرض بر این است که اهداف یا ارجحیت‌های فردی معین و ثابت هستند و کنشگر در تعقیب این اهداف می‌بایست از میان گزینه‌های جایگزین کنش دست به انتخاب زند و این انتخاب‌های کنشگر، عقلانی خواهد بود.

#### ۴. زیست‌شناسی تکاملی

زیست‌شناسی اجتماعی رهیافت دیگری است که هم اقتصاددانان و هم زیست‌شناسان به آن شکل داده‌اند. گستره نظریه‌های ارائه‌شده و تحقیقات انجام‌شده در این دیدگاه بسیار وسیع است. در اینجا تنها به ذکر این نکته اکتفا می‌کنیم که این نظریه بر اساس بده‌بستان و اتساع نفع شخصی به خویشان یا کسانی که برای ما اهمیت دارند، استوار می‌باشد. انتخاب گروه نیز مورد توجه این گروه‌ها قرار دارد. پیش‌فرض چنین است که هر گروه برای حفظ دیگرخواهان خودی، مکانیسم‌هایی را ایجاد می‌کند که هدف آن افزایش قدرت رقابت گروهی در فرایندهای زیست‌شناختی انتخاب طبیعی است (مونرو ۱۹۹۱: ۳۹۹).

#### ۵. روان‌شناسی اجتماعی

شاید بتوان انبوه مطالعات انجام‌شده در زمینه دیگرخواهی را در دسته روان‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی قرار داد. واقعیت این است که در این مطالعات واحد تحلیل و مشاهده، غالباً افراد، گرایش‌های آنها، شخصیت‌ها و هویت‌های فردی آنهاست. در

مجموع وجه ممیزه این نوع مطالعات را باید جهت‌گیری آنها و نادیده گرفتن زمینه اجتماعی وسیع‌تر (جامعه) و فرایندهای اجتماعی موجود در آن دانست. عاملین - آن‌چنان‌که کیرتیز به آن اشاره دارد - دست به گونه‌ای سازش میان نوعی نفع شخصی محدود با منافع بلندمدت خود به‌عنوان موجودات اجتماعی می‌زنند. میزان توفیق این عاملین را علاوه بر عوامل شناختی، عوامل وضعیتی و خصیصه‌ای تعیین می‌کند (کیرتیز ۱۹۹۲: ۲۷۰).

مطالعات روان‌شناسی اجتماعی غالباً این متغیرهای ساختی را نادیده می‌گیرند و حتی گاهی کنش‌هایی مثل کمک کردن در موارد اضطراری را تنها به‌منزله مواردی خاص از رویدادهایی می‌دانند که می‌بایست آنها را توصیف و تبیین کرد؛ آن‌چنان‌که گویی این فعالیت‌ها در متن بزرگ‌تر جامعه و توسط عاملینی که خود در جامعه زندگی می‌کنند و از آن تأثیر می‌پذیرند، انجام نمی‌گیرد.

فعالیت‌های دیگر خواهان را نباید اعمال غیر معمولی دانست که تنها شامل رابطه‌ای متقابل و گذر بین کمک‌دهنده و کمک‌گیرنده هستند.

مفهوم دیگرخواهی مفهومی فردگرایانه نیست و بر پیوندهای همبستگی و همدلی میان مردم اشاره دارد (همان: ۲۱۲). اگر چه روان‌شناسان اجتماعی در بسیاری موارد در تحلیل خود از کنشگر فردی فراتر رفته و دیگرخواهی را در متنی تعاملی نگریسته و قلمرو وسیع‌تری را در مقایسه با روان‌شناسان رشد در نظر می‌گیرند، با این حال عوامل اجتماعی یا بیرونی که آنها بررسی می‌کنند غالباً محیط‌های بلافصل و کوچک‌تر را دربر می‌گیرد.

این گروه به‌ندرت یافته‌هایی را به‌دست می‌دهند که به کمک آنها بتوان تفاوت‌های فرهنگی و شرایط ساختی منتهی به رفتارهای اجتماع‌خواهانه را تبیین کرد. بر اساس رهیافت روان‌شناسی، مطالعات چندی انجام شده که از آن میان می‌توان به مطالعه

آلینرها<sup>۱</sup> در زمینهٔ ناجیان یهودیان در دورهٔ اروپای نازی اشاره کرد. محققین در مطالعهٔ خود به دنبال یافتن عوامل پیش‌بینی‌کنندهٔ دیگرخواهی در میان این گروه‌ها هستند و از این رو گسترهٔ وسیعی از عوامل اجتماعی و وضعیتی را مورد بررسی قرار می‌دهند. در پایان این مطالعه آنها نتیجه می‌گیرند متغیرهایی همچون مدل‌های نقش، ثبات و پیوندهای خانواده و مسئولیت‌پذیری عوامل اصلی مؤثر بر رفتار دیگرخواهانه به‌شمار می‌آیند. چنان‌که ملاحظه می‌شود، این متغیرها در زمرهٔ متغیرهای روان‌شناختی نیز به‌شمار آمده و مورد توجه قرار می‌گیرند.

با این حال محوری‌ترین تبیین اولینرها مدلی است که از آن به ژرف‌نگری تعبیر می‌شود. این الگوها آن‌چنان بر نحوهٔ ارتباط افراد، به لحاظ خصوصیتی با دیگران و نیز احساس تعهد آنها نسبت به دیگران مؤثر هستند که می‌توان گفت یک شخصیت دیگرخواه را به‌وجود می‌آورند (مونرو ۱۹۹۴: ۸۸۳).

یکی از متغیرهایی که به نظر می‌رسد ارتباط مثبتی با دیگرخواهی و دیگر صورت‌های رفتارهای اجتماع‌خواهانه دارد، عزت نفس است. غالب تحقیقات انجام‌شده نشان می‌دهند که افراد برخوردار از خودپنداری مثبت بیشتر از صاحبان عزت نفس پایین تمایل به انجام کارهای خیرخواهانه دارند.

عوامل جمعیتی همچون سن، جنس، دین و از این قبیل نیز مدت‌ها مورد توجه روان‌شناسان و روان‌شناسان اجتماعی بوده است. نتایج به‌دست آمده از این مطالعات غالباً دوگانه و گاه متناقض بوده‌اند. برخی مطالعات مؤید نوع‌خواهی بیشتر مردان بوده‌اند. اما مطالعاتی نیز نتیجهٔ معکوس را نشان داده‌اند و البته بسیاری مطالعات تأثیر جنس را مردود دانسته‌اند.

در مورد متغیر دین، بسیاری از مطالعاتی که در خلال ۲۵ سال گذشته انجام شده

است، هیچ‌گونه رابطه‌ای را بین درجه اعتقاد مذهبی و طیف وسیع رفتارهای دیگرخواهانه نشان نداده است (شوارتر ۱۹۹۳: ۳۲۰).

باتسون و همکاران او در میان افراد مذهبی تمایزی را میان گروهی که دین را به‌مثابه وسیله‌ای برای اهداف بیرونی می‌دانند، با گروهی که دین را فی‌نفسه یک هدف می‌دانند و نیز دسته‌ای که آن را یک جستجو تلقی می‌کنند، قائل شدند. در این مطالعه محققین به این نتیجه می‌رسند که انگیزش مرتبط با دین به‌منزله وسیله‌ای بیرونی و وسیله‌ای درونی، انگیزه‌ای خودخواهانه است و در مقابل انگیزه‌های مرتبط با دین جستجوگرانه، به‌نظر می‌رسد که دیگرخواهانه باشد (باتسون ۱۹۸۹: ۸۸۴). به‌نظر می‌رسد که در تبیین نقش دین، محقق می‌بایست بیشتر بر تفاوت‌های موجود در اجتماعات مذهبی، ماهیت تعالیم دینی و مکانیسم‌هایی که این تعالیم به وسیله آنها درونی شده و همچنین آژانس‌هایی که در این کار دخیل‌اند، تأکید ورزد.

این موضوع که دیگرخواهان بالقوه تا چه اندازه خود را با افراد یا گروهی که بدان کمک خواهند کرد، هم‌هویت می‌دانند، حوزه دیگری از مطالعات دیگرخواهی است که از نظریات تعامل‌گرایان نمادی اثر پذیرفته است. عموماً چنین فرض می‌شود که افراد بیشتر متمایل به کمک به گروهی هستند که از جهاتی با آنها مشابه بوده و می‌توانند خود را با آنها هم‌هویت بیندارند. در واقع و بر اساس مفهوم‌سازی مید می‌توان گفت هر کس در انتخاب رفتار خود نقش دیگران مهم یا تعمیم‌یافته را در نظر می‌گیرد. مردم نسبت به «درون‌گروه» یا «گروه ما» خود، دیگرخواهی بیشتر و متقابلاً نسبت به «برون‌گروه» خود، دیگرخواهی کمتری را نشان می‌دهند.

اجتماعی شدن و یادگیری اجتماعی از دیگر محورهای مطالعات روان‌شناسی اجتماعی دیگرخواهی است که محققین توجه زیادی بدان نشان داده‌اند. بسیاری از محققین شرایط رفتار مثبت اجتماعی را مورد بحث قرار داده‌اند و در این خصوص مباحثات نظری بسیاری وجود دارد که بیشتر آنها به اکتسایبی بودن انگیزش‌های ذاتی

دیگرخواهانه ارتباط دارد. همدلی و خود را به جای دیگری گذاشتن، از جانب روان‌شناسان منبع اصلی دیگرخواهی برشمرده شده است. واقعیت این است که همدلی و در نظر داشتن نظر دیگران را می‌توان به ترتیب با ابعاد عاطفی و شناختی دیگرخواهی موازی دانست. برای آنکه همدلی به دیگرخواهی بینجامد، می‌بایست با پذیرش دیدگاه دیگران همراه گردد. همدلی مستلزم درک کافی (پذیرش دیدگاه) آن چیزی است که دیگران آن را تجربه می‌کنند.

در مطالعه دیگری در مورد دیگرخواهی، کِریس نمونه‌ جامعی را از فرایند رشد این پدیده ارائه و در پایان قضایایی را بیان می‌دارد. کِریس نتیجه می‌گیرد شناخت اجتماعی به صورت مرحله‌ای، به گونه جمعی رشد می‌یابد. از نظر او صورت‌های دیگرخواهی که در مراحل بعدی ظاهر می‌گردند، از صورت‌های ابتدایی‌تر، دیگرخواهانه‌تر هستند. به نظر کِریس رابطه بین ساخت‌های مرحله‌ای و دیگرخواهی با وساطت فرایندهای شناختی و احساسی صورت می‌گیرد که به صورت تجربی با رفتار اجتماع‌خواهانه مرتبط شده‌اند (کِریس ۱۹۹۴: ۱۰۳).

نظریه یادگیری اجتماعی تلاش دارد با توجه به شرایطی که برانگیزاننده پاداش‌ها یا منع‌کننده تنبیهات هستند به تبیین دیگرخواهی پردازد. بر اساس این نظریه، رفتار عاملین اخلاقی و انگیزه‌های آنها برای عمل کردن به صورت اخلاقی، حاصل تعقیب آگاهانه پاداش‌هایی همچون تأیید اجتماعی است که ارزش تقویت‌کننده آنها در تعلق برخاسته از فرهنگ این افراد به سواست ریشه دارد، نیازها یا تنفرها نهفته است (رن ۱۹۸۲: ۴۱۰).

نظریه پردازان یادگیری اجتماعی، الگوپذیری را روش بسیار مفیدی برای ترغیب کودکان به یادگیری می‌دانند. عوامل اجتماعی‌کننده می‌توانند شیوه رفتاری صحیحی را که بعداً می‌تواند سرمشق قرارگیرد و از آن تقلید شود، نشان دهند. اگر افراد متوجه شوند که دیگران رفتارهای اجتماع‌خواهانه را پاداش می‌دهند، در آن صورت این رفتارها

به عنوان استانداردهای مناسب رفتاری، درونی خواهند شد.

راشتون در مقاله مهمی به بررسی برخی عوامل اجتماعی کننده و تأثیر آنها بر ارزش‌های اجتماع خواهانه می‌پردازد و بر اساس مطالعات خود نتیجه می‌گیرد که اگر مضمونی اجتماع خواهانه در رفتار ظاهر شود، در آن صورت رفتار اجتماعی بیننده در جهتی اجتماع خواهانه تغییر خواهد کرد (راشتن ۱۹۸۲: ۴۴۳). از نظر راشتون تلویزیون کمک می‌کند تا مردم تشخیص دهند در شرایط و موقعیت‌های مختلف چه رفتاری مناسب است (همان ۴۴۳).

#### ۶. رهیافت شناختی - ادراکی

در این رهیافت که از فلسفه تأثیر پذیرفته است، دیگرخواهی با عواملی همچون هویت شخصی، ادراک شخصی، جهان بینی، همدلی و همدردی تبیین می‌شود. واقعیت این است که گام بیشتری که در این رهیافت در قیاس با دیگر رهیافت‌های روان‌شناسی اجتماعی برداشته شده، وارد ساختن بیشتر ارزش‌ها و اعتقادات هنجاری است که در جامعه گسترده هستند و از طریق یادگیری اجتماعی خود را در چارچوب ذهنی فرد منعکس ساخته و در نتیجه بر انگیزش‌های رفتاری و نیز تصمیمات رفتاری فرد در زندگی روزمره تأثیر می‌گذارند. تأثیر جهان بینی بر رفتار، مدت‌ها مورد توجه جامعه‌شناسان قرار داشته است. مفهوم سازی «گمین شافت» و «گزل شافت» تونیس را در حقیقت می‌بایست نمونه‌ای از دو چشم انداز (جهان بینی) متفاوت دانست که به صورتی متفاوت شیوه اندیشه و رفتار را جهت می‌دهند. از نظر تونیس، گمین شافت جهان بینی است که در آن رفتار متأثر از مجموعه‌ای از ارزش‌های اخلاقی درونی است حال آنکه در گزل شافت بیشتر از نوع جهان بینی تجمعی است که در آن رفتار منعکس کننده نوعی عقلانیت هدف جویانه است. تصور ما از خود و تصویری که از جامعه پیدا می‌کنیم (ادراک اجتماعی) نیز به همان سان انگیزش‌های ما را شکل داده و توأمأ هویت اجتماعی

ما را می‌سازند. گروه‌های متعددی که فرد بدانها تعلق دارد، در مجموع سلسله‌ای از عضویت‌های پیوسته یا هویت‌های اجتماعی به او می‌بخشند که به لحاظ اهمیت نسبی کلی یا اثری که در خودپنداری فرد می‌گذارند، تغییر می‌کنند.

این هویت‌های اجتماعی، تصویری به رسمیت شناخته‌شده و وفاق‌آمیز از آنچه ما هستیم را به دست می‌دهند (هاگ :۱۹۹۲: ۹۰). اگرچه تعاریف مختلفی از شناخت وجود دارد، با این حال آگاهی و تشخیص و قضاوت‌های ذهنی دو جزء اصلی از تعاریف ارائه‌شده به‌شمار می‌روند. بعضی محققین همچنین اعتقاد دارند که اطلاعات سازماندهی‌شده توسط کنشگر می‌بایست عواطف، انگیزش‌ها و احساسات را نیز دربر گیرد (مونرو :۱۹۹۴: ۸۸۶).

مطالعه‌الینرها در زمینه‌ی ناجیان یهودیان را احتمالاً می‌بایست نخستین بررسی تجربی دانست که از رهیافت‌شناختی در بررسی دیگرخواهی استفاده می‌کند. محققین در این بررسی علاوه بر دیگر عوامل روان‌شناختی مثل مدل‌های نقش و همدردی که قبلاً از آن صحبت کردیم اساس تبیین خود را بر مفهوم انبساط‌پذیری استوار کرده‌اند. انبساط‌پذیری از نظر آنها الگوهای ارزش‌های اخلاقی، توجه به دیگران و جامع‌نگری را دربر می‌گیرد.

این الگوها آن‌چنان بر نحوه‌ی ارتباط افراد با دیگران و شکل‌گیری احساس تعهد آنها نفوذ می‌کنند که می‌توان گفت به پیدایی یک شخصیت دیگرخواه کمک می‌کنند (مونرو :۱۹۹۴).

از مطالعات اخیر که در آن رهیافت‌شناختی ادراکی به کار گرفته شده می‌بایست به مطالعه‌ی مونرو اشاره کرد. مونرو در تحقیقی تلاش کرده به تبیین تفاوت بین کنشگران عقلایی و دیگرخواهان از طریق چارچوب شناختی بپردازد. در این مطالعه مونرو چنین نتیجه می‌گیرد که بسیاری از عوامل پیش‌بینی که تاکنون برای تبیین دیگرخواهی مطرح شده‌اند، مثل عوامل سستی اجتماعی - فرهنگی، تبیین‌های اقتصادی، روان‌شناسی رشد و

همچنین تبیین‌های انسان‌شناختی مبتنی بر ویژگی‌های فرهنگی، هیچ‌یک قادر به توصیف رفتار دیگرخواهان نیستند. آنچه کنش‌های افراد غیر خودخواه را تبیین می‌کند، تصور معمولی است که آنها از خود به‌عنوان افرادی دارند که با درک مفهوم انسانیت مشترک، قویاً با دیگران پیوند دارند. از نظر مونرو چارچوب شناختی دیگرخواهان از این لحاظ تفاوت بازرری با کنشگران عقلایی دارد (مونرو ۱۹۹۱).

نگاهی کلی بر مطالعات انجام‌شده در طیف روان‌شناسی اجتماعی که به برخی از آنها به‌اختصار اشاره شد، نشان می‌دهد که غالباً آنها را می‌توان به‌خوبی در دسته مطالعات روان‌شناسانه روان‌شناسی اجتماعی قرار داد. نظریه‌های مورد استفاده در این مطالعات غالباً خرد یا نظریه‌های کوچک هستند و زمینه مطالعه آنها غالباً افراد یا گروه‌های کوچک افراد هستند. به‌نظر می‌رسد تأثیر فرهنگی بر رفتارهای اجتماع‌خواهانه که بر عوامل تأثیرگذار فردی غلبه دارند، به میزان کافی مورد توجه روان‌شناسان اجتماعی قرار نگرفته‌اند. با ملاحظه این حقیقت که انبوه تحقیقات روان‌شناسی اجتماعی در زمینه دیگرخواهی بر سطح فرد یا رفتارهای فردی در گروه‌ها تأکید کرده‌اند و کمترین توجه را به سطح گروه و رفتارهای نهادین به‌مثابه سطوح بالاتر تحلیل معطوف داشته‌اند، جامعه‌شناسان و محققین جامعه‌شناسی می‌بایست این ضعف را جبران کرده و شکاف گسترده موجود در این زمینه را پر نمایند.

### تحقیقات جامعه‌شناسی دیگرخواهی

تحقیقات جامعه‌شناسی در مقایسه با تحقیقات روان‌شناسی اجتماعی کمتر بر فرد تأکید کرده و بیشتر روابط، تأثیرات ساخت‌ها، نهادها و فرایندهای اجتماعی را مورد توجه قرار می‌دهند. مطالعه جامعه‌شناسی دیگرخواهی را می‌توان در حوزه‌های فرعی چندی قرار داد که از میان آنها می‌توان به مطالعه اهدای خون و دیگر ارگان‌ها، کمک‌های نوع‌دوستانه مشارکتی، جامعه‌شناسی فاجعه، جامعه‌شناسی جنگ و بعضی مطالعات انسان‌شناختی



اشاره کرد که بر بده بستان هدایا تأکید دارند. دامنه این مطالعات اگرچه از وسعت موضوعی برخوردارند، با این حال به صورت متناسبی توزیع نشده‌اند و بعضی مسائل مبتلابه تحقیقات روان‌شناسی اجتماعی کمابیش در مطالعات جامعه‌شناسی دیگرخواهی نیز به چشم می‌خورند. در این مطالعات بیشتر به تجربه کمک‌دهنده به عنوان یک فرد توجه شده است و به بررسی یک رابطه متقابل نمی‌پردازند. این مسئله بیش از همه در مطالعات بسیار انجام‌شده بر روی اهدای خون به چشم می‌خورد.

نظریات مورد استفاده در تبیین رفتارهای دیگرخواهانه غالباً از روان‌شناسی ریشه گرفته و مهم‌تر اینکه در آنها کمتر به تأثیرات هنجارها و نیروهای اجتماعی فعال در جامعه - که به رفتار نوع‌دوستانه کمک می‌کنند - پرداخته شده است.

اتزیونی در کتاب خود با عنوان بُعد اخلاقی تأکید دارد که انسان‌ها موجوداتی هنجاری عاطفی هستند و در تصمیمات و انتخاب وسایل نیل به آنها از هنجارها و فشارها برای متابعت از آنها تأثیر می‌پذیرند و نه از تحلیل‌های مبتنی بر هزینه - فایده (اتزیونی ۱۹۸۸). اتزیونی معتقد است افراد در جستجوی نوعی توازن بین نفع شخصی و انجام کارهای درست هستند. آنچه از این تأکید بر هنجارهای اجتماعی استنباط می‌شود این است که علاوه بر مکانیسم‌های روان‌شناختی همدلی و همدردی، مکانیسم‌های جامعه‌شناسی نیز در کارند که بر هنجارها و ارزش‌های اجتماعی تأکید می‌کنند. متأسفانه تعداد مطالعات جامعه‌شناسی که رهیافتی هنجاری را به کار می‌بندند و نیروهای اجتماعی تأثیرگذار بر گروه‌ها را در تحلیل خود وارد می‌سازند بسیار محدود بوده و شکاف گسترده‌ای از این حیث وجود دارد.

اثر ریچارد تیت‌ماس (۱۹۷۳) در زمینه اهدای خون و رابطه آن با سیاست اجتماعی را می‌توان نمونه کلاسیکی از مطالعه در زمینه چنین رفتار مهمی محسوب کرد.

تیت‌ماس در تحقیق خود که مبتنی بر مطالعه‌ای تطبیقی از سازمانهای اهدای خون در چندین کشور غربی و تأثیر سیاستهای آنها بر انگیزش اهداکنندگان است، به این نتیجه

می‌رسد که در کشورهایی که اهدای خون به عنوان هدیه‌ای مجانی به‌شمار می‌آید و پولی به اهداکننده پرداخت نمی‌شود، همچون سرویس بهداشتی ملی (N. H. S) در انگلیس، مردم تمایل بیشتری به اهدای خون داشته‌اند و فرآورده‌های خونی هم کمیت بیشتری دارند و هم مطمئن‌ترند، در حالی که اگر در قبال اهدای خون پولی پرداخت شود – همچون امریکا که اهدای خون با محدودیتهایی روبه‌رو است – دیگر کسی انگیزش درونی برای اعمال خود ندارد. تیت‌ماس بر اساس نتایج مطالعهٔ پیمایشی که انجام می‌دهد اشاره می‌کند که بیش از دو پنجم پاسخ‌های اهداکنندگان [انگیزهٔ آنها از اهدای خون] (در انگلستان) در مقولهٔ دیگرخواهی، بده‌بستان، گذاشتن خود به جای دیگری و وظیفه قرار گرفت.

موضوع دیگرخواهی در درون «گروه ما» نیز موضوع مورد علاقهٔ جامعه‌شناسانی است که از نظریهٔ تعامل نمادی استفاده می‌کنند. در این مطالعات به این سؤال پرداخته شده که آیا «دیگران مهم» یا «دیگران تعمیم‌یافته» در رفتارهای نوع‌خواهانه هیچ‌گونه نقشی ایفاء می‌کنند؟ در این مطالعات نیز رهیافت نظری برای پاسخگویی به این سؤال غالباً از زیست‌شناسی اجتماعی و روان‌شناسی اجتماعی الهام گرفته است. در میان جامعه‌شناسان، اتریونی از دیگرخواهی و همکاری در چهارچوب «گروه ما» سخن می‌راند. بلا و همکارانش (۱۹۸۵) معتقدند که امریکاییان گروه خودی‌شان را گسترده‌تر تعریف می‌کنند و به‌نحوی خود را با دنیای بزرگ‌تر پیوند می‌دهند که بتوان منابع را به دیگر افراد نیازمند در هر مکان اهدا کرد (بلا ۱۹۸۵).

تفاوت‌ها در دیگرخواهی بین اجتماعات کوچک‌تر و اجتماعات بزرگ‌تر، مورد بررسی منظم جامعه‌شناسان قرار نگرفته است. پیش‌فرضی که در چنین مقایسه‌ای وجود دارد این است که اجتماعات کوچک‌تر «گروه ما»ی نافذتری دارند و متقابلاً روابط در اجتماعات بزرگ‌تر غیر فردی‌ترند. برخی تبیین‌های روان‌شناختی بر این اشاره دارند که چنین تفاوت‌هایی ممکن است تا اندازه‌ای نتیجهٔ هویت‌پذیری گروهی باشد که زندگی در

شهرهای کوچک امکان‌پذیر می‌سازد و زندگی در شهرهای بزرگ مانع آن می‌گردد (شوارتز ۱۹۹۳) بدین ترتیب ضرورتاً اعمال دیگرخواهانه‌ای که بر اساس هویت‌پذیری‌های گروهی قرار دارند، ممکن است دیگرخواهانه نباشند، بلکه منعکس‌کننده منافعی باشند که اعضاء گروه در بلندمدت دنبال می‌کنند.

و سرانجام یکی از مطالعات اخیر جامعه‌شناسی که به مطالعه دیگرخواهی پرداخته، رفتارهای وصیتی افراد را موضوع مطالعه خود قرار داده است (شوارتز ۱۹۹۳). شوارتز با انتخاب و مطالعه ۳۱۹ وصیت که در دیوان‌های ثبت وصیت‌نامه تکمیل شده بودند، و تحلیل محتوای آنها نشان می‌دهد که حدود ۱۰ درصد از موصی‌ها برای نشان دادن فردیت خود از مطالب وصیت‌نامه، محرومیت از ارث یا دیگرخواهی استفاده کرده‌اند و اشاره می‌کند که در این وصیت‌نامه‌ها موضوع‌گیری‌های فردگرایانه بیش از موضوع‌گیری‌های خانوادگی - اجتماع‌گرایانه، دنبال شده است.

مروری بر تحقیقات محدود و پراکنده در زمینه دیگرخواهی، نشان می‌دهد علی‌رغم تلاش‌های صورت‌گرفته اخیر برای احیای این مفهوم، با این حال به نظر می‌رسد در خصوص خود مفهوم دیگرخواهی و تصمیم‌گیری بر سر اینکه آن را نوعی رفتار، گرایش یا حاصل یادگیری اجتماعی باید دانست یا نه، ابهام و اختلاف نظر وجود داشته باشد. البته چنین مجادلاتی به خودی خود نویدبخش بوده و تلویحاً بیانگر ضرورت دیگرخواهی برای یک زندگی اجتماعی وفاق‌آمیز، حتی در قلمروهایی از زندگی اجتماعی به‌شمار می‌آیند که در آنها فردگرایی و دیگر ارزش‌های فردی غلبه بسیار زیادی دارند.

### جمع‌بندی از ادبیات تحقیقی دیگرخواهی

همان‌طور که اشاره شد دیگرخواهی به‌عنوان یک مفهوم تجربی مورد توجه محققان بسیاری از شاخه‌های مختلف علوم اجتماعی بوده است و شاید بتوان آن را یکی از مهم‌ترین مفاهیم جامعه‌شناسی دانست که شایسته به کار بردن رهیافتی بین‌رشته‌ای برای

نمایان ساختن ابعاد نظری و هستی‌شناختی پیچیده آن است.

در مجموع و بر اساس نتایج به دست آمده از مباحث فوق، منابع دیگرخواهی را می‌توان در سه گروه (دسته) قرار داد:

منبع نخست همدلی است که آشکارا در قلمرو مطالعات روان‌شناختی قرار می‌گیرد. هویت‌پذیری با دیگران و درک نیاز آنها می‌تواند همدلی را برانگیزد و به رفتارهای اجتماع‌خواهانه منجر شود.

اخلاق و رشد اخلاقی نیز به عنوان زمینه‌ای برای دیگرخواهی مدت‌ها موضوع بحث فلاسفه، روان‌شناسان و به اندازه کمتری جامعه‌شناسان بوده است. در این دسته مطالعات، فرض بر این است که دیگرخواهی به عنوان فضیلتی اخلاقی، هنگامی جلوه می‌کند که فرد ایده‌آل‌های اخلاقی بیرونی را جذب، و بخشی از پندار خود از خویشتن سازد. در خصوص منبع زایش این ایده‌آل‌های فرهنگی، دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد، برخی روان‌شناسان مانند مازلو معتقدند دیگرخواهی نتیجه ارضای قبلی نیازهای مرتبه پایین‌تر است. برخی نیز معتقدند این ایده‌آل‌های اخلاقی منبث از فرهنگ جمعی یک گروه بزرگ‌تر است (جنکز، ۱۹۹۰: ۵۴).

و بالاخره آخرین منبع دیگرخواهی که کمترین توجه عالمان اجتماعی را به خود معطوف داشته، چیزی است که نگارنده آن را دیگرخواهی اجتماع‌خواهانه<sup>۱</sup> می‌خواند. بر خلاف همدلی که دربردارنده هویت‌پذیری با افرادی واحد است، دیگرخواهی اجتماع‌مدارانه، دربردارنده هویت‌پذیری با گروه بزرگ‌تر و یک تعریف وسیع‌تر از «گروه ما» است. هنگامی که نفع شخصی را بسط داده به نحوی که گروه وسیع‌تری را تحت پوشش قرار دهد، آن‌گاه منافع فردی ما اساساً منافع کل گروه خواهد بود.

جامعه می‌تواند در برخی موارد مشوق افراد برای نادیده گرفتن نفع شخصی به نفع

اجتماع بزرگ‌تر باشد و یا آنکه بالعکس آنها را در مسیری هدایت کند که نفع شخصی را به عنوان تنها مبنای تشخیص خود در نظر گیرند.

به اعتقاد ما وظیفه جامعه‌شناسان تمایز هنجارهای اجتماعی و ساخت‌های حاضر در هر جامعه است که زمینه‌ساز دیگرخواهی هستند. همچنین از نظر ما دیگرخواهی را ضرورتاً نباید نمونه‌ای از کنش‌هایی دانست که واجد عنصری از ایثار فردی هستند، بلکه از نظر ما دیگرخواهی شیوه‌ای از اندیشه است. مردم ارزش‌های اخلاقی لازم برای زندگی اجتماعی را می‌آموزند و آن را متجلی می‌سازند. این ضرورت، - توجه نشان دادن به نیازهای دیگران - ضرورتی عام به‌شمار می‌رود و به درجه زیادی متأثر از مکانیسم‌های روان‌شناختی همدلی و همدردی است که تفاوت‌های فردی را ایجاد می‌کنند. دنیای اجتماعی بلافصلی که افراد در آن زندگی می‌کنند، نوع ارزش‌ها و روابط غالب در آن و تأثیرات فرهنگی بر رفتارهای اجتماع‌خواهانه، می‌تواند احتمال ارتکاب کنش‌های حقیقی دیگرخواهانه را بیشتر یا کمتر سازد.

## منابع

- Baston, C. Daniel et al. 1989. «Religious prosocial motivations. Is it altruistic or egoistic?», *Journal of personality and social psychology*, 57 (5): 873-884.
- Becker, Gary. 1976. *The economic approach to human behaviour*, Chicago: University of Chicago Press.
- Bellah, R. N. et al. 1985, *Habits of the heart: Individualism and commitment in American life*. Los Angeles: University of California.
- Etzioni, Amitai. 1988. *The moral dimension: Toward a new economics*. New York: Free Press.
- Hogg, Michael, a. 1992. *The social psychology of group cohesiveness: From attraction to social identity*. New York: Harvester Wheatsheaf.
- Jenks, Christopher. 1990, «Varieties of altruism» in Janes J. Mansbridge (ed). *Beyond Self Interest*. Chicago: The University of Chicago Press.

- Krebs, Dennis, L & Hesteren, Frank Van 1994, «The development of altruism: Toward an integrative model», *Developmental Review*. 14: 103-158.
- Kurtines, William, M. et al. (eds.) 1992, *The role of values in psychology and human development*. New York: John Wiley & sons Inc.
- Macneil, Ian. R. «Exchange revisited: Individual utility and social solidarity», *Ethics*. 96: 567-593.
- Monroe, 1991. John Donne's People: «Explaining differences between rational actors and altruists through cognitive frameworks», *Journal of Politics*. 53 (2): 394-433.
- Monroe. 1993. *The economic approach to politics*. New York: Harper Collins.
- Monroe, Kristen. R. 1994. «A fat lady in a corset: Altruism and social theory», *American Journal of Political Science*. 38 (4): 861-893.
- Oliner, Pearl, M. & Oliner, S. P. 1988. *The Altruistic Personality*. New York: Free Press.
- Rushton, J. Philipe. 1982. «Altruism and society: A social learning perspective», *Ethics*. 92: 425-446.
- Shwartz, Barry. 1993. «Why altruism is impossible and ubiquitous», *Social Service Review*. 75: 314-343.
- Stark, O. 1993. «Nonmarket transfers and altruism», *European Economic Review*. 37 (7): 1413-1424.
- Titmuss, Richard. M. 1973. *The gift relationship: From human blood to social policy*. Middlesex: Pelican Books.
- Wakefield, J. G. 1993. «Is Altruism part of human nature? Toward a theoretical foundation for the helping professions», *Social Science Review*. 67: 406-458.
- Wren. Thomas, E. 1982. «Social learning theory, selfregulation and morality», *Ethics*, 92: 400-424.
- Wuthnow, R. 1993. «Altruism and sociological theory», *Social Science Review*. 67: 344-357.